



ضرورت گفت‌وگوی ادیان و مذاهب اسلامی

در گفت‌وگو با آیت‌الله سید محمد حسین فضل‌الله

اشاره

آیت‌الله سید محمد حسین فضل‌الله در سال ۱۳۱۴ شمسی در نجف اشرف دیده به جهان گشود. پدر ایشان، آیت‌الله سید عبدالرئوف فضل‌الله، از علمای بزرگ لبنان بود که مدارج علمی را تا مرجعیت در حوزه علمی نجف پیمود و در سال ۱۳۳۲ ش. به جبل عامل لبنان بازگشت. سید محمد حسین پس از بازگشت پدر همچنان در حوزه نجف ماند تا به تحصیل علوم دینی ادامه دهد. وی در مدت تحصیل از محضر آیات عظام شیخ حسین حلی، ملا صدرا قفقازی، سید محمود شاهرودی، سید محسن حکیم و ابوالقاسم خوئی بهره‌های فراوان برد.

در دوره نوجوانی، همراه با پسر خاله خود، شهید سید مهدی حکیم، فرزند آیت‌الله العظمی سید محسن حکیم، مجله‌ای را به نام الادب راه‌اندازی کرد و از سال ۱۳۳۸ ش. با انتشار مجله الاضواء از سوی «جماعة العلماء»ی نجف به طور جدی وارد عرصه فعالیت فرهنگی و مطبوعاتی شد. مدیریت این مجله به صورت مشترک به عهده سید محمد باقر صدر، سید محمد حسین فضل‌الله و شیخ محمد مهدی شمس‌الدین بود. سرمقاله‌های سال نخست این مجله را سید محمد باقر صدر با عنوان «رسالتنا» و سرمقاله‌های سال دوم را سید محمد حسین فضل‌الله با عنوان «حکمتنا» نگاشته‌اند.

آیت‌الله فضل‌الله در سال ۱۳۴۵ ش. دعوت بنیانگذاران «جمعية اسرة التأخی» در شرق

بیروت را پذیرفت و به عزم اقامت دائم به لبنان رفت. او همواره پیشگام و پرچم گفت‌وگو و رواداری بوده است و امروزه در عین داشتن جایگاه مرجعیت مذهبی شیعیان قدرت و نفوذ فکری فراوانی نیز در میان اهل سنت، مسیحیان و دروزیان برخوردار است. هفتاد و سه عنوان کتاب از ایشان منتشر شده است که شامل پانزده عنوان تفسیر، دوازده عنوان خارج فقه و رساله‌های عملی و علمی، شش عنوان در موضوعات قرآنی، چهار عنوان در موضوعات متنوع اندیشه اسلامی و سه مجموعه شعر است. مؤلف گفت‌وگوی ادیان و مذاهب در آثار ایشان جایگاه ویژه‌ای دارد.

کتاب *الحوار فی القرآن* نخستین بار در سال ۱۳۵۴ ش. به چاپ رسید و تاکنون بیش از ده بار در بیروت و قم تجدید چاپ شده است. ایشان همچنین در کتاب‌های *فی آذ الحوار الاسلامی المسیحی و الاسلام و المسیحیة*، *اسلوب الدعوة فی القرآن*، *حوارات الفكر و الاجتماع و السیاسیة*، و *حركة النبوة فی مواجهة الانحراف به موضوع گفت‌وگو* پرداخته‌اند.

ایشان مقدمه کتاب *الحوار فی القرآن* را با جمله زیبایی «فی البدء کان الحوار» (در آغاز گفت‌وگو بود) آغاز می‌کند و این جمله او «لامقدسات فی الحوار» به ضرب‌المثل تبد شده است.

□ از نگاه شما چه ضرورتی در گفت‌وگوی ادیان و نیز مذاهب

اسلامی وجود دارد؟

■ علی‌رغم همه اختلاف‌های فکری و عملی، ارتباط انسان‌ها با یکدیگر امری است اجتناب‌ناپذیر، هر چند میان آنها تعارض کلی وجود داشته باشد؛ زیرا جدایی انسان رشد و تعالی اندیشه را متوقف می‌سازد و مانعی می‌شود در برابر آزاداندیشی حقیقی نسبت به مسائل زندگی. آدمی به تنهایی نمی‌تواند به وجود آورنده تعامل با دیگران باشد، بلکه باید در فعال کردن برآیندهای تجربه فکری و عملی خویش با دیگران هم‌انبار شده، از تجربیات ایشان برخوردار گردد. گفت‌وگو نقطه آغاز فرآیند هم‌اندیشی هم‌مدلی است.

می‌دانیم که خداوند سبحان، هنگامی که در پی آفرینش انسان به عنوان نماد خلافت در زمین برآمد - بدین معنا که زمین را آباد کرده، امکانات مورد نیاز زندگی را در فراهم آورد - با فرشتگان گفت‌وگو کرد و به آنان خبر داد که بر روی زمین جانشینی قرار

خواهد داد. فرشتگان از او دربارهٔ این جانشین و نتیجه و تأثیر این جانشینی در صحنهٔ واقعیت و عمل پرسیده‌اند و خداوند نیز بدیشان پاسخ گفته است. این نکته از آیات قرآن نیز استفاده می‌شود، هرچند بدان تصریح نشده است.

ملائکه در ضمن این گفت‌وگو از خدا می‌پرسند: چرا و چگونه این جانشین برگزیده شده است؟ او موجودی خونریز است؛ ما خود عهده‌دار تسبیح و تنزیه تو هستیم [چه حاجت به چنین موجود خونریزی]، و پاسخ می‌شنوند که این جانشین از بُعد حیاتیِ سترگی برخوردار است که چه بسا شما فرشتگان فاقد آنید. به همین جهت، خداوند متعال از آدم می‌خواهد که در اولین موضع‌گیری خود، ملائکه را به رویارویی فرا بخواند: «ای آدم به آنها [فرشتگان] از اسماء آنها [مُسْمِیَات، نامدارها] خبرده»؛ و خداوند پیش‌تر اسما را به آدم آموخته بود و از فرشتگان شنیده بود که «ما را جز آنچه تو به ما آموختی، آگاهی و دانشی نیست».

بدین گونه، می‌بینیم که گفت‌وگو در سطح و ساحتی ربوبی با فرشتگان شروع می‌شود؛ همان‌طور که ابلیس نیز طرف گفت‌وگو قرار می‌گیرد، آن‌گاه که از سجده کردن در پیشگاه آدم سرباز زد و نژاد و نوع خود را باز گفت؛ سپس در محضر خداوند یاد آور شد که چگونه خدا او را از رحمت خود طرد و بی‌نصیب ساخت و از او مهلتی خواست تا عقده‌گشایی کند. حکمت این مهلت دادن در این است که آدمی همیشه درگیر تقابل خیر و شر باشد.

از این گفت‌وگو و شنود در آغاز آفرینش انسان - چه در گفت‌وگو و شنود خدا با فرشتگان و چه در گفت‌وگو و شنود آدم با ایشان و چه در گفت‌وگو و شنود خدا با ابلیس دربارهٔ مسئلهٔ انسان - روشن می‌شود که گفت‌وگو در آغاز با هدف زدودن ابهام صورت گرفته است، به این معنا که نقش گفت‌وگو در آغاز، روشن ساختن یک اندیشه و دور کردن همهٔ علامت‌های پرسش و عوامل حیرت و ابهام از پیرامون آن بوده است.

طبیعی است که پس از ورود انسان به عرصهٔ هستی، برای انجام مسئولیتش در برابر آن، وظیفهٔ دیگری رخ بنماید و آن وظیفهٔ حضور در درگیری اندیشه‌ها و گرایش‌های مختلف است. این امر در گفت‌وگوی کوتاه قابیل و هابیل جلوه‌گر است. خاستگاه این

گفت‌وگو، عقدۀ قابیل در برابر هابیل بود که چرا خداوند قربانی او را نپذیرفت، و قربانی هابیل را پذیرفت. از این رو، قابیل از خود برخورداردی غیر مسئولانه نشان داد، واکنش او مانند واکنش بسیاری از مردم است که مسئولیت گفت‌وگو را درک و - نمی‌کنند و در پی نابودی کسانی هستند که بدان باور دارند. این گفت‌وگو فصل تازه‌ای گشود و وسیله‌ای شد برای تبادل نظرگاه‌ها و دنبال کردن دیدگاه‌های مخالف بر زدودن اشکالات آن. سپس در تحوّل دیگری، گفت‌وگو ابزاری نو شد برای نمایان کر اندیشه‌ها در بستر تقابل فکری، تا در نتیجه، یک اندیشه که بر اساس برهان و استدلال ارائه شده، بر اندیشه‌های دیگر چیره گردد.

□ میان گفت‌وگو و آزاداندیشی چه نسبتی برقرار است؟

■ در پرتو آنچه گذشت، می‌توانیم بگوییم که گفت‌وگو در ذات خود در بردارندهٔ مفهّم افتتاح و آزاداندیشی است؛ زیرا گفت‌وگو با دیگری به معنای هم‌اندیشی با او و بیز آمدن از قلمرو تنها اندیشیدن است، قلمروی که تنها حاوی مایه‌هایی از شخصیت و است و فاقد مایه‌های شخصیتی کسان دیگری است که چه بسا از لحاظ سرشت خصوصیات با او همسان نیستند. از این رو، هم‌اندیشی انسانی را با دیگری با صدا قابل شنیدن، گفت‌وگو می‌نامیم. گفت‌وگو یعنی فرآیند اندیشیدن مشترک که گاه باهدف تبیین و گستراندن اندیشه است و گاهی به منظور تعمیق و ریشه‌دار کردن آن. بر این اساس، پیشرفت و عمق‌یافتن تفکر بشری الزام می‌کند که انسان‌ها با یکدیگر در باب نقاط اشتراک و نیز مواضع اختلاف به گفت‌وگو بنشینند. اگر توجه کنیم تمدن‌ها برآیند گفت‌وگوی طولانی انسان‌ها هستند - گفت‌وگویی که منشأ به وجود آمد برداشتی فراگیر و جامع از ویژگی‌ها و نیازهای انسان، هستی و زندگی شده است - پس طور طبیعی تمدن حاصل از نتایج آن گفت‌وگوها نیز نیازمند برخورد آزاداندیشانه تمدن‌های دیگری است که آنها هم در سویی دیگر، برآیند گفتمان‌ها هستند. داشتن افکری باز و آزاداندیشانه، شرط ضروری تعامل و تفاهم تمدن‌ها در نقاط اشتراک افتراق است.

□ در آستانه سال گفت‌وگوی تمدن‌ها هستیم؛ ارزیابی شما از

نظریه گفت‌وگوی تمدن‌ها چیست؟

■ گفت‌وگوی تمدن‌ها گاهی در بردارنده مفهوم درگیری و برخورد نیز هست، آن‌گاه که سر و کارمان با رویارویی دو فکر و اندیشه است؛ زیرا گاهی درگیری و تقابل فکری در قالب گفت‌وگویی واقع‌گرایانه و خردورزانه نمودار می‌شود که هر گروه سازوبرگ فرهنگی خود را در برابر گروه دیگر به کار می‌گیرد. در این صورت، گفت‌وگوی تمدن‌ها با برخورد و تقابل تمدن‌ها نزدیکی مفهومی پیدا می‌کند. ولی باید توجه داشت که طراحان نظریه برخورد تمدن‌ها به ابعاد فرهنگی نظر نداشته‌اند، بلکه در کاربرد این اصطلاح، ابعاد خارجی و عینی را مدنظر قرار داده‌اند؛ یعنی شرایطی را که در آن، تمدنی در پی جایگزینی تمدنی دیگر بر می‌آید. برخی از کسانی که اصطلاح برخورد تمدن‌ها را به کار برده‌اند، در پی هشدار دادن به تمدن غربی در مورد خطر و تهدید تمدن اسلامی بوده‌اند؛ زیرا این تمدن را دارای توانایی‌های بالفعل و بالقوه‌ای می‌یافته‌اند.

اما ما طرفدار گفت‌وگوی تمدن‌ها هستیم، به شرط آن که با حال و هوایی متمدنانه روبه‌رو باشیم، به طوری که هر گروهی در گفت‌وگو با گروه دیگر در پی آن باشد که حقیقت گم‌گشته را کشف کند؛ اما اگر گفت‌وگو مبتنی بر توانمندی تمدنی باشد که در پی مغلوب ساختن تمدن دیگر است، در این صورت، گفت‌وگو عملی و واقعی نخواهد بود، بلکه دقیقاً همان برخورد و درگیری‌ای است که خداوند متعال درباره آن می‌فرماید: و لا تجادلوا اهل الكتاب الا بالتي هي احسن الا الذين ظلموا منهم؛ و با اهل کتاب جز به آن [شیوه‌ای] که بهتر است، مجادله نکنید، مگر با کسانی از ایشان که ستم کرده‌اند [سوره عنکبوت، آیه ۴۶].

پس هستند ستم‌پیشگانی که گرایش فکری متفاوتی دارند و در پی تحمیل خود و اندیشه و تمدنشان به دیگران‌اند، تا تمدن و اندیشه‌شان را از آنان بگیرند. از سوی دیگر، هستند کسانی که افکار متفاوتی دارند، اما در پی حقیقت‌اند. پس باید با دیگران به بهترین شیوه بحث و گفت‌وگو کرد. اما اگر اهل ستم بودند، باید با آنان به شیوه‌ای رفتار کرد که مانع از ستم‌ورزی آنها شود: «هر کس به [حریم] شما تجاوز کرد، به همان‌سان به [حریم] او تجاوز کنید» [سوره بقره، آیه ۱۹۴].

□ به پرسش اصلی خود برگردیم؛ کارکرد و ضرورت گفت و

ادیان و مذاهب اسلامی در چیست؟

■ ادیان نمایانگر یک حرکت فرهنگی و انسانی اند که برخاسته از ایمان به یگانگی و آموزه‌های پیامبران، و تجربه انسان در فهم وحی و بازتاب این آموزه‌ها در سطح عمل است. همه ادیان خاستگاه مشترکی دارند؛ زیرا در پیشگاه الهی، دین فقط [تسلیم در برابر خدا] است و نیز هر پیامبری تأییدکننده کتاب آسمانی پیشین است. خداوند متعال برای مسلمانان چیزی را تشریح کرده است که به نوح، ابراهیم، موسی و عیسی سفارش کرده است، تا مردم همه در خط کلی دین، یکپارچه و هماهنگ با همه ادیان برخاسته از یک پایگاه و مبدأ هستند، و آن وحی الهی است، و همه در پاداشتن عدالت بر مبنای خط مستقیم الهی پیش می‌روند. هر دینی در قانونگذاری ویژگی خاصی دارد که ناشی از خصوصیات دوران حیات آن دین است، ولی هنگام این جزئیات را در قلمروهای خاص خود مورد توجه قرار می‌دهیم، در نهایت، جز دین را پیش روی خود نخواهیم دید.

به نظر من، ادیان راهی جز گفت و شنود ندارند، به ویژه ادیانی که برخاسته از ادعای خدای یگانه و معتقد به لزوم اطاعت از او و کسب خشنودی او هستند. در مذاهب نیز گفت و گو میان مسلمانان از مسائل حیاتی‌ای است که با سلامت تمدن فرهنگی، نهضت، سیاست و اجتماع اسلامی پیوندی عمیق دارد؛ زیرا مشکلات دامن‌گیر مسلمانان شده است، به دلیل جدایی مسلمانان از یکدیگر، به پیامدهای متناخوش‌یندی منتهی شده است، علی‌الخصوص که جدایی میان آنان به حدی رسیده است که به تکفیر یکدیگر رو آورده‌اند. از این رو، باید بکوشیم تا میان مذاهب اسلام گفت و شنود را احیا کنیم، به همان شیوه‌ای که خداوند متعال در مورد گفت و گو با کتاب فرموده و از ما خواسته است تا آنان را به سخن همسان و مشترک فرا بخوانیم: «اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سوائ بیننا و بینکم [سوره آل عمران، آیه ۶۴]. و نیز فرموده است: «و قولوا آمنا بالذی انزل الینا و انزل الیکم و الینا و الیکم واحد و نحن له مسلمون» بگوئید: به آنچه به سوی ما فرو فرستاده شده و [آنچه] به سوی شما فرو فرستاده شده،

است، ایمان آوردیم. معبود ما و شما یکی است و ما همه تسلیم او هستیم [سوره عنکبوت، آیه ۴۶].

بنابراین، بر ماست که گفت‌وگو را از نقاط مشترک بیاغازیم، که بیش از هشتاد درصد مسائل رایج در میان مسلمانان را شامل می‌شود. سپس باید به مواضع اختلاف توجه و در آنها درنگ و تأمل کنیم و همواره محور گفت‌وگوی ما فرموده‌های خدای سبحان و نیز سخنان پیامبر گرامی او باشد و در نحوه صدور گفته پیامبر و میزان کاربرد و انعطاف‌پذیری آن به بحث بنشینیم تا به این سخن خداوند عمل کرده باشیم که: «اگر در چیزی اختلاف کردید، آن را به خدا و پیامبر واگذار کنید» [سوره نساء، آیه ۵۹].

سلامت و مصونیت دین‌داری در برابر بی‌دینی و نیز سلامت و مصونیت گرایش اسلامی در برابر گرایش‌های استکباری، تنها در صورتی تضمین می‌شود که پیروان ادیان و نیز پیروان مذاهب اسلامی به گفت‌وگوی خردورزانه و واقع‌گرایانه رویاوارند، گفت‌وگویی که فارغ از عقده و کینه نسبت به یکدیگر و برخوردار از انفتاح و گشودگی در برابر ارزش‌های انسانی و دینی باشد؛ ارزش‌هایی که چه بسا با آنچه ما داریم تفاوت داشته باشد، اما در عمق خود بر ایمان به خدای بزرگ استوار است.

گفت‌وگو بنیانی است استوار برای تفاهم ادیان و مذاهب. ما اگر بتوانیم به تفاهم دست یابیم، به این صورت که همدیگر را درک کنیم، به یقین، بسیاری از عوامل خوف و اضطراب موجود میان فرقه‌های مختلف را از میان برخواهیم داشت، عواملی که جهل ما نسبت به یکدیگر مایه تقویت آنها شده است. ترس و نگرانی، منشأ اوهام و خیالات در افراد و گروه‌ها و در نتیجه موجب اتخاذ مواضع پیشگیرانه می‌شود. این نکته را چه بسا از این حدیث منقول از پیامبر اکرم نیز استفاده کنیم: «لو تکاشفتم لما تدافنتم؛ اگر نسبت به یکدیگر آگاهی پیدا کنید، همدیگر را دفن و نابود نخواهید کرد.»

بدینسان، گفت‌وگو مناطق تاریک و پنهان را روشن می‌سازد و مشکلات را از میان بر می‌دارد. از این رو، تنها راه تفاهم، گفت‌وگوست و اگر نسبت به تفاهم رغبت و میلی نباشد، ناگزیر تنها راه هم‌زیستی ادیان و مذاهب پافشاری بر سخنان و مواضع مشترک و پرهیز از جزئیات مورد اختلاف و توجه به منافع مشترک است.

□ امروزه بسیار به گفت‌وگوی ادیان و مذاهب فرامی‌خوانند. آیا مقصود از این فراخوان تنها نیل به هم‌زیستی مسالمت‌آمیز است؛ مطلوب اصلی به دست آوردن حقیقت است؟ به تعبیر دیگر، آیا گفت‌وگو مصلحت‌جویانه است یا حقیقت‌جویانه؟

■ مقصود از گفت‌وگوی ادیان و مذاهب دستیابی به مبنای فهم متقابل از راه نقاء اشتراک و اختلاف است تا هیچ‌کس بر اثر شایعات نادرست و فهم ناصواب در شناخت دیگری دچار اشتباه نشود. سپس نوبت به بحث علمی برای نیل به حقیقت بر مبنای دلیل و برهان می‌رسد. شاید از جنبه‌های مثبت این رویکرد ایجاد حال و هوای معنوی عقلانی‌ای باشد که الهام‌بخش نزدیکی در اصول و فروع باشد، کاری که چه بسا به توافقی در نقاط اختلاف بینجامد. طبیعی است که چنین رفتاری به هم‌زیستی مبتنی بر فهم عمیق و متقابلی منتهی خواهد شد که در صورت قانع نشدن طرفین لااقل ابهام‌های دهشت‌زاد خواهد زدود. شاید در خصوص وضعیت دینی و اسلامی کنونی، معضل اصلی ناآشنایی طرفین نسبت به باورهای همدیگر باشد. برآیند تداوم این معضل، طرح سخنان غیرمسئولانه در کافر یا گمراه شمردن دیگران است.

□ گفته می‌شود که مرحوم آیت‌الله بروجردی بر این باور بودند که اختلاف نظرگاه‌ها و مذاهب اسلامی بیش از آن‌که به انگیزه‌ها توطئه‌های سیاسی یا عقده‌های نفسانی یا از این قبیل برگردد، به اختلاف در اجتهاد و استنباط بر می‌گردد. نظر جنابعالی در این زمینه چیست؟

■ اطلاعی از متن کامل این گفته آیت‌الله بروجردی (ره) ندارم، ولی می‌توان بخشی از اختلافات مذهبی را ناشی از اختلاف‌های اجتهادی و برخاسته از ذهنیت خاص کلامی یا فقهی دانست. این ذهنیت خاص موجب آن می‌شود که افراد تنها از منظری خاص به قضایا بنگرند. چه بسا بخشی از اختلافات ناشی از اوضاع و احوال سیاسی و غیر معرفتی باشد، چنان‌که در مراحل آغازین خلافت پس از پیامبر و نیز در برخی از رویارویی‌های کنونی چنین وضعیتی حاکم بوده و هست.

تصور می‌کنم مرحوم آیت‌الله بروجردی در پی القای این نکته بوده است که در نگرش به اختلافات مذهبی، موضوعات را در ساحتی فراتر از ساحت‌های سیاسی و نفسانی بررسی کنیم و با ذهنیتی عقلانی با آنها روبه‌رو شویم؛ زیرا تنها راه نیل به حقیقتِ یگانه و تفاهم متقابل و آگاهانه و نیز غالب آمدن بر اوضاع پیچیده و آکنده از تشنج‌های سیاسی و نفسانی حاکم بر دنیای اسلام، برخورداری از همین روحیهٔ عقلانی است.



□ در روزگار دعوت اسلامی، ادیان دیگری چون آیین‌های بودا و هندو نیز وجود داشته‌اند؛ چرا در قرآن کریم نامی از آنها به میان نیامده است؟ آیا حضور نداشتن این ادیان در شبه جزیرهٔ عربستان منشأ این بی‌توجهی بوده است، یا آن‌که اسلام معیارهایی را در نظر داشته است که مثلاً در آیین مجوس بوده اما در کیش‌هایی چون کیش بودا نبوده است؟

■ شاید ذکر چند دین خاص از آن رو بوده که اسلام در مشی فرهنگی خود بر پایگاه فکری خاصی تأکید داشته است که اساس آن توحید با همهٔ جزئیات، فروع و تفصیل آن است. این رویکرد عهده‌دار نفی همهٔ گرایش‌ها و جهت‌گیری‌های دینی و غیردینی‌ای

است که با توحید در تضادند. در گفت‌وگوهای قرآن در پیرامون شرک و توحید، ایمان کفر و مسئله نبوت و معاد همین رویکرد مشهود است. این روش به ادیان دیگر همچو آیین‌های بودا و هندو نیز قابل تعمیم است.

اما بحث تفصیلی قرآن از یهودیت و مسیحیت تحت عنوان اهل کتاب شاید ناشی نفوذ گسترده این دین‌ها در آن منطقه و جهان بوده است. این دو آیین به طور طبیعی رسالت اسلامی را به چالش می‌کشاندند. توجه ویژه قرآن به این دو دین می‌تواند ناشی از پیوند آنها با حرکت مستمر پیامبران باشد، زیرا چه بسا اعتقاد اسلام به انجیل و تورات و موسی و عیسی، به اعتقاد مؤمنان به یهودیت و مسیحیت رایج در میان پیروان آن بینجامد. پس پرداختن اسلام به جزئیات اعتقادات تحریف شده آنها اجتناب‌ناپذیر بود، اما در مورد دیگر ادیان ضرورتی در پرداختن تفصیلی به جزئیات آنها نبوده است زیرا آنها از این قبیل ادیان نبوده‌اند و در موقعیت چالش با دعوت اسلامی در آن مقطع خاص زمانی قرار نداشته‌اند.

□ برخی از متفکران جهان اسلام نظریه‌ای را طرح کرده‌اند که نظریه «اسلام بلا مذاهب» یا نفی مذاهب اسلامی معروف شده است. به نظر شما، آیا این نظریه نوعی سلفی‌گری است؟ بازگشت به اسلام ناب محمدی، یعنی همان اندیشه‌ای که ام خمینی (ره) در پی آن بودند؟

■ پیش از پرداختن به یک گفت‌وگوی علمی، عقلانی و واقع‌بینانه درباره خطوط کلی جزئیات دین اسلام، نمی‌توان تصویر قابل فهمی از اسلام فارغ از مذاهب ارائه کرد. آنگاه می‌توانیم به تصویر مشخصی از اسلام دست یابیم، چگونه می‌توانیم از اسلامی به دور مذاهب سخن بگوییم؟ در دیدگاه‌های فقهی اختلاف زیادی وجود دارد. در روش شیوه استنباط با مبانی مختلفی روبه‌رو هستیم و هر گروه دیدگاه و مبنای خاص خود دارد. ما کدام را برگزینیم؟ چنین طرحی [اسلام بدون مذاهب] بی‌معناست، زیرا واقعیت همخوان نیست. طرح اسلام بدون مذاهب متوقف بر تعیین ماهیت دین اسلام

است. ما در پی اسلامی فارغ از مذاهب هستیم، اما از طریق گفت‌وگویی که به نتیجه‌ای قطعی و نهایی دست یابد و آن عبارت است از دست‌یابی همگان به صورت یکسانی از اسلام در مسائل کلی و تفصیلی آن. چنین چیزی در شرایط فرهنگی و حال و هوای روحی و روانی حاضر واقع‌بینانه به نظر نمی‌رسد. از این روست که می‌گوییم در این خصوص باید مسلمانان بر اساس اصول مشترک خود در مواجهه با مبانی مادی‌گرایانه جبهه‌کفار، همدیگر را دریابند. از طرفی، اگر همواره در موارد اختلافی گفت‌وگو کنند و در حل آنها فرموده‌های خدا و پیامبرش را مرجع و مبنا قرار دهند، شاید در نهایت به اسلام یگانه‌ای دست یابند که می‌توانیم آن را اسلام ناب و اصیل بنامیم.

در این جا بجاست یادآور شوم که منسوب کردن اسلام به حضرت محمد(ص) برای من خوشایند نیست؛ زیرا این همان چیزی است که برخی از مسیحیان در پی آن هستند، یعنی می‌کوشند بر بشری بودن اسلام تأکید بورزند؛ حال آن‌که ما معتقدیم حضرت محمد، پیامبر اسلام، رهبر آن، دعوت‌کننده به سوی آن و قله رفیع دنیای اسلام است، ولی اسلام دین خداست و بالذات دینی محمدی نیست [که ساخته حضرت محمد باشد] و این به معنای کم ارج نهادن به نقش پیامبر در اسلام نیست. از این رو، با این تعبیر که مسلمانان محمدی هستند، موافق نیستیم، مگر آن‌که از تعبیر «اسلام ناب محمدی»، اسلامی اراده شود که از طریق پیامبر اکرم (ص) و تلقی‌ها و گفته‌هایش به ما رسیده است، همان اسلامی که نمایانگر تصویر شفاف و درخشان اسلام در عرصه نظر و عمل است.

□ از نگاه شما، آیا ضرورتی در بازبینی و بازخوانی قرآن و روایات به ویژه در مورد دیگر ادیان وجود دارد؟ آفات این قرائت جدید کدام‌اند؟

■ به نظر من، همواره هر نسلی باید قرآن و روایات قطعی‌الصدر را از نگاهی نو - و نه از روی عقده نوحواهی و نوحوبی - مورد بازخوانی قرار دهد، تا حقایق اسلام را بر مبنایی علمی و فرهنگی و بر اساس دستاوردهای فکری باز شناسد. همه کسانی که پیش از ما

قرآن را خوانده‌اند، آن را از راه فرهنگ و خصوصیات خود و ویژگی‌های ذاتی‌شان جایی که این خصوصیات در استنباط اثر دارند - مورد توجه قرار داده‌اند و چه بسا که بعد از آنان آمده‌اند یا می‌آیند، تجربه فرهنگی دیگری داشته باشند و در شیوهٔ استنباط عوامل تازه‌ای برایشان فراهم آمده باشد. به همین دلیل، بر ماست که در به شیوه‌ای جدید مذاقه کنیم، هر چند که باید بر ضرورت شناخت برداشت‌های پیش نیز تأکید کنیم تا امکان تطبیق و مقایسه فراهم آید. من بر این باورم که اندیشه اجتهادی فاقد عصمت‌اند و هیچ قداستی ندارند. ما باید از همه دیدگاه‌ها و اندیشه اجتهادی در فهم قرآن و سنت یا در برداشت برخی مطالب از این منابع، قداست کنیم، زیرا احترام گذاشتن چیزی است و تقدیس کردن چیزی دیگر. تقدیس گذشته‌گان، راه تفکر را می‌بندد، در حالی که احترام و تکریم، ما را به نقد آن وامی‌دارد و تنها از راه نقد است که احترام گذاشتن معنا و مفهوم پیدا می‌کند.

من در خصوص تجدیدنظر در قرائت و فهم قرآن، چه در مسائل مربوط به پیشین و چه در مورد همه شیوه‌ها و مفاهیم قرآنی، هیچ جنبه منفی‌ای نمی‌بینم. طبیعی است که بازخوانی باید واقع‌بینانه باشد و ناشی از عقده‌پرد یکجای امور گذشته و عقده‌رو آوردن چشم‌بسته به هر چیز نو و تازه [بدون توجه به آن‌که آن امر قدیمی امر جدید چیست] نباشد. حقیقت یکی است و از زمان متأثر نمی‌شود، ولی حرکت فکر در کشف حقیقت، به سبب سرشت عناصر و عواملی که به مرور می‌شود یا وسایلی که به کار گرفته می‌شود، در زمان‌های مختلف تغییر می‌پذیرد.

□ آیا ضرورتی در بازخوانی تاریخ به شیوه‌ای جدید وجود دارد؟

■ من مدعی شیوه‌ای متفاوت با شیوه معمول در بررسی و تحلیل تاریخ نیستم. بر همین شیوه معمول و مقبول باید هم اسناد مورد اطمینانی از یک رویداد تاریخ دست آوریم تا بفهمیم چه رخ داده است و هم مضمون و محتوای آن رویداد تاریخ نگاهی واقع‌بینانه و با توجه به قرائن، شرایط و اوضاع و احوال مقارن آن رویداد مذاقه قرار دهیم. تاریخ با ممکن و ممتنع سر و کار ندارد، بلکه تنها با تحقق و عدم

کار دارد. از این رو، همواره کوشیده‌ام تا واقعیت رویدادهای تاریخی را از راه شرایط عینی پیرامون آنها مورد توجه و بررسی قرار دهم؛ زیرا انسان در هر زمان و مکانی در قالب شرایط عینی درونی و برونی گام برمی‌دارد و به پیش می‌رود. مشکل بسیاری از مردم این است که وظیفه تاریخ را تازه کردن مصیبت‌ها یا بزرگداشت شخصیت‌ها با انبوهی از واژه‌های تکریم و تعظیم می‌دانند. آنچه برای ایشان مهم است، گرمی داشت اشخاص است، نه بررسی نقل‌های تاریخی، چه از جنبه وثاقت و اعتبار و چه از لحاظ هماهنگی آنها با ماهیت شرایط عینی موجود.

از این رو، من بر این باورم که تاریخ یک علم است و این علم ناگزیر باید در این خصوص که در گذشته فلان حادثه رخ داده است یا خیر، بر اثبات اسناد مربوط به آن مبتنی باشد، و از حیث مضمون نیز باید مبتنی بر این امر باشد که واقعه مزبور با طبیعت شرایطی که در آن رخ داده، هماهنگ و همخوان است یا نه. به نظر من، پیشینیان و محدثان نیز در بررسی سند و اثبات صدور متن، همچنین در تحلیل مضمون نقل‌ها و موافقت یا مخالفت آنها با عقل، با اوضاع و احوال مقارن و با متن قرآن، بر همین منوال عمل کرده‌اند. تقریباً چهل سال پیش در نجف در مجله‌ی اضواء، در مورد متون اسلامی از لحاظ سند و دلالت، مقاله‌ای نوشتم و در آن یادآور شدم که برای عمل به یک متن، تنها درستی سند کافی نیست، بلکه باید آن متن را با شرایط پیرامون آن و نیز حقیقت و ماهیت اسلام سنجید، و این همان چیزی است که اهل بیت (ع) در زمینه طرد آنچه مخالف قرآن و سنت است از ما خواسته‌اند.

□ تجربه خود را در این زمینه چگونه ارزیابی می‌کنید؟

■ من معتقدم که این تجربه موفق بوده است؛ زیرا در باب این مسئله، بحث و جدلی برانگیخته است. البته صرف نظر از این که شیوه‌های این بحث و جدل مثبت بوده است یا منفی. بسیاری از افکار علمی و تحلیلی در مطالعه تاریخ یا هر واقعیتی ناگزیر مجادلات بسیاری را بر می‌انگیزد، خواه این مجادلات از جانب افراد غوغاسالاری باشد که به دور از شیوه‌های علمی در پی برانگیختن و تحت تأثیر قرار دادن دیگران‌اند، یا از جانب

فرهیختگانی باشد که با اندیشهٔ افراد دیگر با شیوه‌ای خردورزانه و واقع‌بینانه روبه‌می‌شوند. من بر این باورم که این تجربیات توانسته است منشأ طرح مباحث، مجادلات، برخوردهای منفی دامن‌داری شود و ما را به این نکته رهنمون گردد که جامعهٔ ما همچو از عقب‌ماندگی فکری و تعصب‌های غیرمنطقی رنج می‌برد، هر چند هستند کسانی که گشاده‌دلی و واقع‌بینی با دیدگاه‌های جدید روبه‌رو می‌شوند. به واقع آنچه من مط کرده‌ام کاری نو، بدیع و بی‌سابقه در تاریخ تفکر اسلامی نیست.

□ بهترین راه تبادل اندیشه میان عالمان شیعی برای رشد و تعا

فرهنگ شیعه چیست و موانع آن کدام‌اند؟

■ بهترین راه آن است که ما در کاربرد ساز و کارهای تقد علمی به اخلاق علمی آراش باشیم و در گفته‌ها و موضع‌گیری‌ها و همهٔ رفتارهایمان از تعصب دوری کنیم و از تقوا برخوردار شویم که ما را به درنگ و تأمل در گفته‌های خودمان و دیگران وادارد. در میه آن دسته از عالمان و محدثان پیشین که برخوردار از تعهد علمی و تقوای فکری بودند افراد زیادی یافت می‌شوند که پس از توجه یافتن به اشتباه خود، از آن بازگشتند و نه دیگران را پذیرفتند. شرط گفت‌وگوی ثمربخش و هدفدار این است که از پایگاه عد تقوا و مسئولیت‌پذیری برخیزد.